

اعتبار استناد به ابن ابی‌الحدید در مباحث امامت

عبدالمجید زهادت^۱

چکیده

دانشمندان شیعه در مباحث امامت به سخنان ابن ابی‌الحدید معتزلی (م ۶۵۶) استناد می‌نمایند؛ در صورتی که برخی از سنی‌ها او را با الفاظی چون متشیخ، شیعی و حتی شیعی غالی و شیعی متعنت رمی می‌کنند. با این توصیف، سؤال مهم این است که آیا سخنان چنین شخصی (ابن ابی‌الحدید) می‌تواند برای اقناع طرف مقابل در مباحث و مناظرات امامت، از حجیت و اعتبار کافی برخوردار باشد یا خیر؟ در این تحقیق، با بررسی مواضع ابن ابی‌الحدید در مسائل امامت در کتاب شرح نهج‌البلاغه، این نتیجه حاصل می‌شود که هر چند او معتزلی بوده است، اما در مباحث اصلی امامت، مبنای عموم اهل تسنن و اشاعره - مانند عدم نص بر امامت امیرالمؤمنین علی ۷ و عدم خلافت بلافصل آن حضرت و عدم اشتراط عصمت در امام - را تقویت کرده است. بنابراین شیعه دانستن او یا به‌خاطر عدم احاطه بر تمام سخنان خود و یا خلط در اصلاحات می‌باشد. به‌علاوه اینکه امر مهم، وجود دلیل است نه تعبد به سخن شخص. لذا شیعه و سنی بودن تأثیری در قبول کلام مستدل و مبرهن ندارد. انگیزه و سبب رمی سنی‌های متعصب را نیز می‌توان اعتقاد او به افضلیت امیرالمؤمنین ۷ و قدح معاویه و بی‌اثر کردن انتقادهای او به برخی از عقاید اهل سنت و خنثی کردن استنادات شیعه و همچنین استناد به بعضی از حرف‌های او علیه شیعه دانست.

واژگان کلیدی: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، عدالت صحابه، عصمت امام، نص بر امامت، خلافت بلافصل.

مقدمه

در کتاب‌های امامیه، از سخنان ابن ابی‌الحدید و شرح او بر نهج‌البلاغه در موارد و موضوعات متعدد، به‌ویژه در خصوص مسائل مرتبط با خلافت و امامت استفاده شده است؛ هم در استدلال‌های کلامی و هم شواهد تاریخی و ادبی. اما در طرف مقابل، گروهی از نویسندگان اهل سنت ابن ابی‌الحدید را رمی به تشیع نموده و او را از دایره اهل سنت خارج می‌کنند تا استناد به قول او از اعتبار ساقط گردد. در میان امامیه نیز افرادی بدون توجه به لوازم و پیامدهای تشیع ابن ابی‌الحدید، او را شیعه دانسته‌اند.

با این وصف، ممکن است گفته شود بخش قابل توجهی از احتجاج‌ها و مناظرات و استنادها، نیاز مبرم به بازنگری جدی و اساسی پیدا می‌کنند. در این مقاله، با تأمل در سخنان ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، صحت و سقم این ادعا مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

پیشینه موضوع

در کتاب‌های فریقین درباره جایگاه ادبی و تاریخی ابن ابی‌الحدید و همچنین مذهب او سخن بسیاری گفته شده است. علاوه بر کتب رجال و تراجم و کتاب‌های معجم، محمد ابوالفضل ابراهیم در کتاب شرح نهج‌البلاغه، محمود مهدوی دامغانی در مقدمه کتاب جلوه تاریخ در شرح نهج‌البلاغه و همچنین سید علی‌رضا واسعی در مقدمه کتاب جانشینان پیامبر 9 در پرتو شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، شرح حال ایشان را به تفصیل ذکر کرده و درباره جایگاه علمی و مذهبی این عالم نیز سخن بسیاری به میان آورده‌اند.

اقوال در مذهب ابن ابی‌الحدید

شیعه غالی: برخی از اهل سنت مدعی شده‌اند که ابن ابی‌الحدید شیعه غالی بوده است. در این میان، «امامیه» نویسندگان غیر سنی، اعم از معتزلی و زیدی و برخی از متصوفه را به‌عنوان

سنی متعصب معرفی نموده و از آراء آنان برای مباحثات کلامی بهره‌برداری می‌کنند تا اهل سنت را ملزم به قبول استدلال‌های خود بنمایند (آلوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۳).

قفاری، نویسنده وهابی معاصر در کتاب مسألة التقريب بين السنة و الشيعة، بعد از نقل سخن آلوسی، عبارت ابن تیمیه (م ۷۲۸) در منهاج السنه را برای تکمیل سخن وی اضافه می‌کند. قفاری از قول ابن تیمیه می‌گوید: «بل قد يوجد في بعض المنتسبين إلى مذهب الأئمة الأربعة من هو في الباطن رافضي» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۱۳۳؛ قفاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۷۷). دیگر نویسندگان وهابی نیز این ادعا را تکرار کرده‌اند (شربینی، ۱۴۲۲ق، ص ۹۱).

محمد ناصر البانی (م ۱۴۲۰) مجدد سلفیت در عصر حاضر، در کتاب سلسلة الأحاديث الضعيفة و الموضوعة و أثرها السيئ في الأمة در موارد متعددی استناد به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحديد را با اتهام تشیع رد می‌کند؛ از جمله، ذیل حدیث اشباه، در رد استناد به ابن ابی‌الحديد در کتاب الغدير می‌نویسد: «و ابن أبي الحديد معتزلي شيعي غال؛ كما قال ابن كثير في "البداية" (۱۳ / ۱۹۹)، فلا يوثق بنقله. لا سيما في هذا الباب، كما لا يوثق بالناقل عنه، كما قدمنا لك فيما مضى من الأمثلة» (البانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۵۴۹).

رمی به غلو و تشیع برای رد سخنان ابن ابی‌الحديد مختص نویسندگان معاصر نیست. بلکه سنی‌ها از قدیم او را متهم به تشیع کرده‌اند؛ مانند ابن کثیر (م ۷۷۴) در البداية و النهاية که ضمن ستودن او به جهت شعر و ادب، وی را متهم به تشیع و غلو می‌کند و می‌گوید: «الکاتب الشاعر المطبق الشيعي الغالي. له شرح نهج البلاغة في عشرين مجلداً» (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳، ص ۲۳۳).

ابن کثیر، اهدای کتاب شرح نهج البلاغه به ابن علقمی - وزیر شیعه و دانشمند آخرین خلیفه عباسی - توسط ابن ابی‌الحديد و پرداخت صله و بخشش ابن علقمی به وی را دلیل بر شیعه بودن او می‌داند (همان، ص ۲۱۲). در این میان، برخی مورخان اهل سنت نیز، مانند بدرالدین عینی (م ۸۵۵) - صاحب عمدة القاري شرح صحيح بخاري - در کتاب عقد الجمال في تاريخ أهل الزمان، به جایگاه ویژه ابن ابی‌الحديد نزد ابن علقمی تأکید دارند (عینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۶۴).

نقد و بررسی

برای رد ادعای سخنان مدعیان غالی شیعه بودن ابن ابی‌الحديد می‌توان دلایل متعددی را بیان نمود. از جمله اینکه با نگاه به منابع تاریخی و کتب رجال و تراجم، معلوم می‌شود که او تابع یکی از مذاهب فقهی چهارگانه رایج در بین اهل سنت، یعنی «شافعی» بوده است.

ابن خلکان در وفیات الاعیان با بیان جایگاه علمی و اجتماعی ایشان، مذهب ابن ابی الحدید را هم ذکر کرده است: «واشتغل بفقہ الإمام الشافعی وقرأ علم الأصول» (ابن خلکان، ۱۹۷۱م، ج ۷، ص ۳۴۲). ذہبی (م ۷۴۸) نیز در تاریخ الإسلام، وی را فقیه شافعی معرفی کرده است (ذہبی، ۱۴۰۷ق، ج ۴۴، ص ۱۷۶). دلیل دیگر اینکه، خود ابن ابی الحدید مذهبش را بیان کرده است و با توضیح و تبیین اصطلاح تشیع در کلام او، جایی برای اختلاف در مذهب وی باقی نمی ماند؛ چرا که ابن ابی الحدید خود تصریح می کند که در مذهب معتزله می باشد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۴، ص ۶۳). البته معتزله انشعابات متعددی دارد و او از معتزله بغداد بوده و به ابو جعفر اسکافی (م ۲۲۰) گرایش دارد (همانجا).

در نظر ابن ابی الحدید و مشایخ او، ملاک تشیع، تفضیل علی بن ابیطالب ۷ بر همه صحابه است. ابن ابی الحدید خود را شیعه به این اصطلاح می داند نه شیعه اثنی عشری (امامیه) که قائل به خلافت بلا فصل و نص جلی بر امیرالمؤمنین ۷ و برخی اعتقادات دیگر در موضوع امامت و جانشینی رسول خدا ۹ هستند. وی این مطلب را با صراحت در مواضع متعدد از شرح نهج البلاغه بیان می کند؛ از جمله در بحث تفضیل امیرالمؤمنین ۷ می گوید: «و اما کسانی از تابعان که معتقد به فضیلت علی ۷ بر همه مردم بودند بسیارند؛ همچون اویس قرنی و زید بن صوحان و برادرش صعصعه و جندب الخیر عبیده سلمانی و گروه بسیار دیگر که برون از شمارند. در آن روزگاران، لفظ شیعه فقط در مورد کسانی به کار رفته است که معتقد به تفضیل علی ۷ بوده اند و این گفت و گویای امامیه و کسانی که بر آن عقیده اند که بر امامت خلیفگان پیش از علی ۷ طعن می زنند، در آن روزگار بدین گونه مشهور نبوده است و همان کسانی که معتقد به تفضیل بوده اند شیعه نام داشته اند و هر آنچه در اخبار و آثار در فضیلت شیعه آمده است و آنان را به بهشت وعده داده اند، درباره همان هاست نه کس دیگری جز ایشان».

وی در پایان می گوید: «ولذلك قال أصحابنا المعتزلة في كتبهم و تصانیفهم: نحن الشيعة حقاً» (همان، ج ۲۰، ص ۲۲۶). در ادامه مقاله، مخالفت های متعدد ابن ابی الحدید با عقاید رایج امامیه اثنی عشریه را تبیین می نمایم.

در خصوص منشأ اعتقاد به تفضیل علی ۷ می توان گفت: بشر بن معمر (م ۲۱۰) در طبقه ششم اعتزال به معنای عام و سرسلسله معتزلیان بغداد در شهر کوفه - که اکثریت با شیعیان علی ۷ بود - پرورش یافت و این خود در تمایلات وی و سایر مشایخ معتزله بغداد

تأثیرگذار بود؛ درست بر خلاف معتزله بصره که به خاطر زمینه‌های تاریخی، از امیرالمؤمنین علی 7 روی‌گردان بودند (سلطانی، ۱۳۹۳). عداوت و دشمنی آنان را می‌توان در نامه ۱۸ نهج‌البلاغه و سخن امام 7 خطاب به ابن عباس، والی بصره مشاهده نمود که فرمود: «اعْلَمُ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهِيْطٌ اِیْلِیْسَ وَ مَعْرِسُ الْفِتَنِ فَحَادِثُ اَهْلِهَا بِالْاِحْسَانِ».

علاوه‌براین، ابن ابی‌الحدید تا حد زیادی تحت تأثیر ابوجعفر اسکافی (م ۲۴۰) نیز بوده و در جای‌جای شرح نهج‌البلاغه به کلام اسکافی در نقض‌العثمانیه - که در رد عثمانیه جاحظ نگاشته است - با عنوان «شیخنا ابوجعفر الاسکافی» استناد می‌کند.

تشیع ابن ابی‌الحدید در کلام امامیه

بعضی از نویسندگان معاصر با استناد به کلماتی از خطبه ابن ابی‌الحدید بر کتاب شرح نهج‌البلاغه، بر اثبات تشیع او تلاش کرده‌اند. و بر خلاف کسانی که عبارت «الحمد لله الذي قدم المفضل على الأفضل لمصلحة اقتضاها التكليف» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۳) را دال بر سنی بودن او می‌دانند، می‌گویند: این عبارت دلالت بر سنی بودن او ندارد؛ زیرا مراد او از تقدیم، تقدیم تکوینی و خارجی است نه تقدیم تشریحی مطابق با واقع. ایشان در ادامه می‌گویند:

و شاهد بر گفتار ما و بلکه دلیل قطعی بر بطلان دلیل آنها، همین عباراتی است که ما در اینجا از او نقل نمودیم و صراحت بر آن دارد که تقدیم غیر او بر او، تقدیم مفضل بر فاضل است و این تقدیم زشت و ناپسند می‌باشد. پس تقدیم خلفای غاصب که مفضولند منکر است و خداوند به آیه (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) از این منکر نهی فرموده است. این عبارات اخیر او و استشهد به این آیه، عین منطق شیعه است؛ زیرا نه تنها از آن استفاده توکلی می‌شود، بلکه استفاده تبری هم می‌شود و همین است ملاک تشیع (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۱، ص ۳۰۲).

مقصود نویسنده معاصر، استدلال ابن ابی‌الحدید به آیه شریفه بر قبح تقدیم مفضل بر فاضل، ذیل فرمایش امیرالمؤمنین 7 در خطبه ۱۵۳ نهج‌البلاغه است که فرمودند: «نَحْنُ الشَّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا؛ ما محرم اسرار پیامبر خدا 9 و یاران راستین او و گنجینه‌داران و درهای علوم وی هستیم و (البته) هیچ خانه‌ای را جز از درش وارد نمی‌شوند و هر کس از غیر در وارد شود، سارقش می‌نامند». شارح حدیدی می‌گوید:

فإن ذلك من باب الأمر بالمعروف والحض على اعتقاد الحق والصواب في أمره والنهي عن المنكر الذي هو تقديم غيره عليه في الفضل فقد نهى الله سبحانه عن ذلك فقال: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۹، ص ۱۷۵).

البته ممکن است در پاسخ به این برداشت و استظهار از سخن ابن ابی الحدید گفته شود که این حرف توجیه «بما لا یرضی به صاحبه» است؛ زیرا:

یک) چون قید مصلحت مانع از تأثیر قبح است، خلاف ظاهر کلام است که می گوید «وقدم المفضول على الأفضل لمصلحة اقتضاها التكليف».

دو) معتزله فعل قبیح را به خداوند نسبت نمی دهند.

سه) ابن ابی الحدید ملاک و معیار شیعه بودن خود و اساتیدش را بیان کرده است و غیر از معنای مصطلح و مورد نظر نویسنده کتاب امام شناسی است که همراه با براءت است.

چهار) وی در مواضع متعدد از شرح نهج البلاغه، صریحاً مخالفت خود با عقاید شیعه - از جمله تبری از کسانی که خود را بر امیرالمؤمنین ۷ مقدم داشتند - را به تفصیل بیان کرده است و قبح پیشی گرفتن و تقدم بر امیرالمؤمنین را در حدی نمی داند که مانع از مشروعیت آنان باشد (همان، ج ۱، ص ۱۵۶). بنا بر این عبارت، خطبه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید قطعاً نمی تواند دال بر تشیع ابن ابی الحدید به معنای مورد نظر نویسنده کتاب امام شناسی باشد.

مخالفت ابن ابی الحدید با عقاید امامیه

ردیه هایی که بر این گونه آراء ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته شده، می تواند یکی از نشانه های بارز شیعه نبودن ابن ابی الحدید محسوب شود. این ردیه ها چه در شروحي چون «شرح ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹)، منهج البراعه سید حبیب الله هاشمی خویی (م ۱۳۲۴) و بهج الصباغه محقق شوشتری (م ۱۴۱۶)» بر نهج البلاغه و چه در سایر نوشته هایی مانند «سلاسل الحدید و تقييد اهل التقليد بما انتخب من شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به قلم سید هاشم بن سلیمان بحرانی (م ۱۱۰۷) و سلاسل الحدید في تقييد ابن ابی الحدید به قلم یوسف بن احمد آل عصفور البحرانی» (م ۱۱۸۶) - صاحب کتاب الحدائق الناضره - که مستقلاً در نقد بر وی نگاشته شده و همچنین ردیه های فراوان دیگری که علیه ابن ابی الحدید و

شرح او بر نهج البلاغه نگاشته شده (واسعی، ۱۳۸۶، ص ۴۰)، همه دلالت واضح و روشن بر شیعه نبودن ابن ابی‌الحدید دارد. به‌علاوه، مستند و شاهد بر عدم تشیع ابن ابی‌الحدید در شرح وی بر نهج البلاغه نیز فراوان است.

در این مقاله به جهت رعایت اختصار، به ذکر چند مورد از مخالفت‌های ابن ابی‌الحدید با عقاید امامیه بسنده می‌شود. بدیهی است تحلیل محتوا و نقد و بررسی هر یک، مجال دیگری لازم دارد.

الف) مخالفت با صدور نص جلی بر خلافت امیرالمؤمنین علی ۷

امامیه بر وجود نص جلی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ۷ اتفاق نظر دارند. سید مرتضی (م ۴۳۶) در رساله‌الحدود، امامیه را این‌گونه تعریف می‌کند: «الامامیه: الذاهبون الی النص الجلی علی امامة اثنی عشر اماماً من اهل بیت النبی» (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۶۴). سایر دانشمندان شیعه و غیر شیعه نیز بر این نکته اذعان دارند که اعتقاد به وجود نص جلی بر امامت امیرالمؤمنین علی ۷ مورد اتفاق امامیه است (حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۷، ص ۱۰۸؛ همان، ج ۱۰۳، ص ۱۸؛ فخرالدین رازی، ۱۹۸۶م، ج ۲، ص ۲۷۴).

بنابراین می‌بینیم با اینکه امامیه بر وجود نص جلی بر خلافت علی ۷ معتقدند، ابن ابی‌الحدید در موارد متعددی با صراحت، وجود نص جلی را انکار می‌کند. برای رعایت اختصار، به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. وی در مورد ماجرای سقیفه می‌گوید: «و بدان که اخبار و روایات در این مورد به راستی بسیار است و هر کس در آن تأمل کند و انصاف دهد، خواهد دانست که در مورد خلافت، نص صریح و قطعی که در آن شک و تردید و احتمال را راه نباشد وجود ندارد و آن‌چنان نیست که امامیه می‌پندارند؛ زیرا شیعیان می‌گویند که پیامبر ۹ در مورد خلافت علی ۷ نص صریح و روشن و آشکاری فرموده است که غیر از نص روز غدیر و خبر منزلت و اخبار دیگر مشابه آن دو است که از طریق عامه و دیگران روایت شده است. بلکه پیامبر ۹ در مورد خلافت و امامت علی ۷ بر مؤمنان تصریح فرموده و مسلمانان را فرمان داده است که در آن مورد بر او سلام دهند و مسلمانان چنان کردند. می‌گویند که پیامبر ۹ در موارد بسیاری برای مسلمانان تصریح فرموده است که علی پس از او خلیفه است و به آنان فرمان داده است که از او شنوایی و فرمان‌برداری داشته باشند».

او در آخر با تکیه بر مشروعیت حوادث بعد از رسول خدا ۹ می‌گوید: «ولا ریب أن

المنصف إذا سمع ما جرى لهم بعد وفاة رسول الله 9، يعلم قطعاً أنه لم يكن هذا النص؛ [يعنى] برای شخص منصف، هنگامی که جریان بعد از وفات پیامبر 9 را می شنود، هیچ تردیدی باقی نمی ماند و به طور قطع می داند که چنین نصی وجود نداشته است» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۵۹).

این تعبیر علاوه بر انکار صریح نص جلی، ظهور و بلکه صراحت در مشروعیت خلفای قبل از امیرالمؤمنین علی 7 دارد.

۲. در شرح خطبه ۶۷، ذیل سخن امام امیرالمؤمنین که می گوید: «اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ، وَأَصَاعُوا الثَّمَرَةَ»، تحت عنوان اخبار یوم السقیفه، کلام امیرالمؤمنین 7 در احتجاج و استدلال بر حقانیت خودش را این گونه نقل می کند: «علی 7 گفت: "ای گروه مهاجران! خدا را، خدا را حکومت محمد 9 را از خانه و کاشانه اش به خانه های خود مکشید و خاندان او را از حق و مقام او میان مردم محروم و دور نسازید. ای گروه مهاجران! به خدا سوگند که ما اهل بیت به این حکومت از شما سزاوارتریم. مگر بهترین خواننده و درک کننده کتاب خدا که در احکام دین خدا فقیه و به سنت او دانا و در کار رعیت او تواناست از ما نیست؟ به خدا سوگند که چنان شخصی میان ما وجود دارد. بنابراین از هوس پیروی مکنید تا فاصله شما از حق خود افزون نگردد».

بشیر بن سعد در پاسخ امیرالمؤمنین 7 گفت: ای علی! اگر انصار این سخن را پیش از بیعت خود با ابوبکر از تو شنیده بودند، حتی دو تن هم در مورد تو مخالفت نمی کردند. ولی اینک بیعت کرده اند. آنگاه ابن ابی الحدید پاسخ بشیر بن سعد به امیرالمؤمنین 7 را دلیل بر عدم النص می پندارد و می گوید: این سخن دلالت بر باطل بودن ادعای نص برای خلافت امیرالمؤمنین و هر کس دیگری غیر از او دارد؛ چرا که اگر نص صریحی وجود داشت، همانا علی 7 به آن استناد می کرد. حال آنکه از آن سخنی به میان نیآورده است (همان، ج ۶، ص ۱۲).

در کتاب الشیعة و التشیع فرق و تاریخ از سخن امیرالمؤمنین 7 در خطبه ۹۲ نهج البلاغه که می فرماید «دَعُونِي وَالتَّمَسُوا غَيْرِي»، به ضمیمه شرح ابن ابی الحدید علیه اعتقاد امامیه در وجود نص بر خلافت امیرالمؤمنین بهره برداری شده و نوشته شده است:

فهذا الكلام الصادر عن علي رضي الله عنه المنقول في أقدس كتبهم لكلام فصل و قضاء مبرم واضح صريح بيننا و بين الذين يرون خلاف هذا، و على ذلك قال ابن

أبي الحديد الشيعي المعتزلي مع تشييعه: أن هذا الكلام يدل على أنه 7 لم يكن منصوصاً عليه بالإمامة من جهة الرسول 9 وإن كان أولى الناس بها و أحقهم بمنزلتها لأنه لو كان منصوصاً عليه بالإمامة من جهة الرسول صلى الله عليه و سلم لما جاز له أن يقول: دعوني والتمسوا غيري و لا أن يقول: وأنا لكم وزيراً خيراً لكم مني أميراً، ولا أن يقول: ولعلي أسمعكم وأطوعكم لمن وليتموه أمركم (ظهير، ۱۴۱۵ق، ص ۱۳۸).

لازم به یادآوری است که نویسنده وهابی به تمام سخنان امیرالمؤمنین 7 توجه نکرده است که در واقع بهترین پاسخ به این شبهه است؛ زیرا آن حضرت از خود سلب صلاحیت نکرده است. بلکه تحمل و توانی و آمادگی مردم برای همراهی با حکومت عادلانه و مبارزه با بی عدالتی ها را از مردم سلب نموده و فرموده اند: «فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَّا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَّا تَنْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا؛ چراکه ما به استقبال چیزی می رویم که چهره ها و رنگ های گوناگون دارد و دل ها نسبت به آن استوار و عقل ها بر آن ثابت نمی ماند و من برای شما وزیر و مشاور باشم بهتر از آن است که امیر و رهبر باشم (چراکه اگر امیر باشم و با من مخالفت کنید کافر می شوید. ولی اگر دیگری به جای من باشد چنین نیست).

به علاوه، نویسنده وهابی اشکال را بدون جواب از ابن ابی الحديد نقل کرده تا به این وسیله بتواند تدلیس کرده و حق را مخفی نماید. لذا سخن ابن ابی الحديد در نقل قول از معتزله را به وی نسبت داده است. ابن ابی الحديد بلا فاصله بعد از بیان اشکال معتزله پاسخ قاطع امامیه را هم نقل کرده و عبارت «دعونی والتمسوا غیری» را برای دلالت بر عدم نص کافی نمی داند (ابن ابی الحديد، ۱۳۷۸ق، ج ۷، ص ۳۳).

ابن ابی الحديد در شرح خطبه شقشقیه نیز به مناسبت اقاله خلیفه دوم در عبارت «فَيَا عَجَبًا بَيْنًا هُوَ يَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَجَ بَعْدَ وَفَاتِهِ»، اشکال مقایسه اقاله ابی بکر را با جمله «دعونی» امیرالمؤمنین 7 نقل نموده و پاسخ امامیه را هم ضمیمه کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۶۹).

ب) نفی خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی 7

یکی از عقاید مورد اتفاق امامیه، خلافت بلافصل امیرالمؤمنین است. شیخ مفید (م ۴۱۳) در اوایل «المقالات» می نویسد: «واتفقت الإمامية على أن رسول الله 9 استخلف أمير المؤمنين 7 في حياته و نص عليه بالإمامة بعد وفاته وأن من دفع ذلك فقد دفع فرضاً من الدين وأجمعت

المعتزلة والخوارج والمرجئة والبترية والحشوية المنتسبون إلى الحديث على خلاف ذلك وأنكروا نص النبي 9 على أمير المؤمنين 7 ودفعوا أن يكون الإمام بعده بلا فصل على المسلمين» (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹).

اما ابن ابی الحدید در عین حال که قائل به افضلیت امیرالمؤمنین 7 می باشد، خلافت دیگران قبل از آن حضرت را هم مشروع می داند. در حالی که این عقیده با نظر امامیه نسبت به خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین 7 سازگاری ندارد. وی صریحاً عقیده امامیه بر خلافت بلا فصل را رد کرده و ذیل فرمایش امیرالمؤمنین در «وَ إِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي» (نهج البلاغه، خطبه ۳۶). می گوید: «فإن قيل فهذا تصريح بمذهب الإمامية، قيل: ليس الامر كذلك. بل هذا تصريح بمذهب أصحابنا من البغداديين. لأنهم يزعمون أنه الأفضل والأحق بالإمامة وأنه لولا ما يعلمه الله ورسوله من أن الأصلح للمكلفين من تقديم المفضل عليه، لكان من تقدم عليه هالكا».

ابن ابی الحدید مجدداً تأکید می کند که افضلیت امیرالمؤمنین 7 منافاتی با مشروعیت خلفای قبل از او ندارد؛ زیرا خود امیرالمؤمنین از تصدی خلافت کناره گیری کرده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۹۶).

یادآوری این نکته لازم است که چشم پوشی و کناره گیری از تصدی امر خلافت با مشروعیت خلافت دیگران و عدم خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین 7 ملازمه ندارد و مصلحت در سکوت امیرالمؤمنین 7 دلیل بر مشروعیت دیگران نیست.

ج) عدالت صحابه

اعتقاد و پایبندی ابن ابی الحدید به نظریه عدالت صحابه - هرچند به نحو موجه جزئی - در مورد برخی از اصحاب مانند خلفای سه گانه، طلحه، زبیر و عایشه در مواضع متعددی از شرح نمایان است که به چند مورد بسنده می شود:

۱. فرمایش امام 7: «فَاعْلَمْ أَمَا الْإِسْتِثْنَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَباً وَ الْأَشْدُونَ بِالرَّسُولِ 9 نَوْطاً فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ وَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَ الْمَعْرُودُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲).

ابن ابی الحدید در شرح این فراز می گوید: هنگامی که این خطبه را پیش ابو جعفر یحیی بن محمد علوی - نقیب بصره - می خواندم پرسیدم منظور علی 7 از این سخن که می گوید «خلافت چیز برگزیده ای بود که نفس های گروهی بر آن بخل ورزید و نفس های قوم

دیگر آن را بخشید و از آن گذشت» چیست؟ آن قومی که آن مرد اسدی گفته است «شما را از خلافت کنار زدند و حال آنکه شما به آن سزاوارترید» کیستند؟ آیا منظور، روز سقیفه است یا روز شورا؟ ابو جعفر - که خدایش رحمت کناد - با آنکه شیعه و علوی بود، مردی با انصاف و سخت خردمند بود گفت: مقصود، روز سقیفه است. آنگاه می گوید در پاسخ به او گفتیم: «إن نفسي لا تسامحني أن أنسب إلى الصحابة عصيان رسول ۹ الله و دفع النص».

البته در ادامه، ابن ابی الحدید پاسخ استادش را به این استبعاد بیان می کند که من هم اهمال رسول خدا ۹ در تعیین جانشین و عدم نص را باور نمی کنم (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۹، ص ۲۴۸).

۲. دفاع از تخلف خلیفه اول و دوم از جیش اسامه و اینکه نافرمانی آن دو از دستور پیامبر ۹ موجب سلب عدالت نمی شود؛ زیرا فرمان رسول خدا در این موارد اجتهادی است نه بر اساس وحی الهی تا اینکه مخالفت با آن حرام باشد. وی می نویسد: «أنه ۹ كان يبعث السرايا عن اجتهاد لا عن وحى يحرم مخالفته» (همان، ج ۱۷، ص ۱۸۸).

۳. یکی دیگر از دلایل نمایان اعتقاد ابن ابی الحدید به عدالت برخی صحابه این است که وی بعد از تصحیح سندی خطبه شمشقیه، به خاطر اعتقاد به عدالت صحابه گرفتار مشکل می شود که اگر گفته شود عقیده خود را در مورد این سخن و شکایت امیرالمؤمنین علی 7 برای ما روشن سازید، آیا این سخن علی 7 دلیل بر نسبت دادن آن قوم به ستم و غضب خلافت نیست و شما در این باره چه می گوید؟ اگر این موضوع را قبول کنید و آنان را ظالم و غاصب بدانید، به آنان طعنه زده اید و اگر آن را درباره ایشان قبول ندارید، در مورد کسی که این سخن را گفته است طعنه زده اید.

ابتدا نظر امامیه را ذکر کرده و می گوید: شیعیان امامیه این کلمات را بر ظواهر آن حمل و معنی می کنند و معتقدند که آری، پیامبر ۹ درباره خلافت امیرالمؤمنین علی 7 نص صریح فرموده است و حق او غضب شده است.

اما خودش با التزام به عدالت صحابه برای حل مشکل ناچار به تأویل سخنان امام علی 7 می گردد؛ سخنانی که به ظاهر و بلکه به نص در قده صحابه است. وی صریحاً منشأ و سبب این تأویل را حسن ظن به صحابه ذکر می کند (همان، ج ۱، ص ۱۵۶).

۴. دلیل بعدی اینکه وی در مقدمه اش بر شرح نهج البلاغه، در بیان حال شورش کنندگان بر امیرالمؤمنین 7 و در دفاع از عایشه و طلحه و زبیر می گوید: اما اعتقاد ما درباره کسانی که با

علی 7 جنگ نموده و بر او خروج کرده‌اند چنین است که برای تو می‌گویم: آنان که در جنگ جمل شرکت کرده‌اند، به عقیده یاران ما همگان در هلاکت افتاده‌اند؛ غیر از عایشه و زبیر و طلحه که رحمت خدا بر ایشان باد. این بدان سبب است که آنان توبه کرده‌اند و اگر توبه ایشان نبود، در مورد آنان هم به سبب اصراری که بر ستم داشتند، حکم به آتش می‌شد (همان، ص ۹).

د) انکار اشتراط عصمت در امام

امامیه بر اشتراط عصمت اتفاق نظر دارند. علامه حلی در کشف المراد می‌گوید: «ذهب الإمامية والإسماعيلية إلى أن الإمام يجب أن يكون معصوماً وخالف فيه جميع الفرق» (حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۴).

ابن ابی الحدید اشتراط عصمت برای امام را در موارد متعدد صریحاً رد می‌کند. حتی این نظر را به امام علی 7 هم نسبت می‌دهد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۷۷). وی در شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه که وصیت امیرالمؤمنین 7 به امام حسن مجتبی 7 است، با استناد به برخی از عبارات‌های این وصیت می‌گوید: «قوله 7 أو أن أنقص في رأيي، هذا يدل على بطلان قول من قال إنه لا يجوز أن ينقص في رأيه وأن الإمام معصوم عن أمثال ذلك وكذلك قوله للحسن أو يسقيني إليك بعض غلبات الهوى وفتن الدنيا، يدل على أن الإمام لا يجب أن يعصم عن غلبات الهوى ولا عن فتن الدنيا» (همان، ج ۱۶، ص ۶۶).

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۸۷ ذیل عبارت «فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ»، عصمت امیرالمؤمنین 7 را ملازم با اشتراط عصمت در امام نمی‌داند و در باب عصمت امام، تفاوت نظر خویش با امامیه را صریحاً بیان می‌کند. وی در این باره می‌گوید:

و الفرق ظاهر بين قولنا زيد معصوم و بين قولنا زيد واجب العصمة لأنه إمام و من شرط الإمام أن يكون معصوماً فالاعتبار الأول مذهبنا و الاعتبار الثاني مذهب الإمامية (همان، ج ۶، ص ۳۷۶).

ه) متهم کردن امامیه به جعل فضائل

ابن ابی الحدید در جهت ریشه‌یابی جعل احادیث فضیلت، اصل و ریشه جعل را شیعیان می‌داند و می‌گوید: «بدان که اصل جعل احادیث دروغ در مورد فضائل از سوی شیعیان بوده است که آنان در آغاز کار، احادیث مختلفی در مورد سالار خود علی 7 ساختند» (همان، ج ۱۱، ص ۴۸).

دشمنان امامیه از این اتهام ابن ابی‌الحدید نهایت بهره‌برداری را در تبلیغ بر ضد شیعه نموده‌اند. چنان‌که نویسنده وهابی معاصر در کتاب السنه و مکاتنها فی التشریح الإسلامی در بحث از وضع حدیث و مبدأ و سرآغاز آن، شیعه را با استناد به ابن ابی‌الحدید متهم می‌کند و می‌گوید:

و أول معنى طرفه الوضاع في الحديث هو فضائل الأشخاص، فقد وضعوا الأحاديث الكثيرة في فضل أئمتهم ورؤساء أحزابهم، و يقال: إن أول من فعل ذلك الشيعة على اختلاف طوائفهم، كما قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة: "اعلم أن أصل الكذب في أحاديث الفضائل جاء من جهة الشيعة" (سباعی، ۱۴۰۲ق، ص ۷۶).

و) نفی ایمان پدران رسول خدا ۹

امامیه بر ایمان پدران رسول خدا ۹ اتفاق نظر دارند (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۵، ص ۱۱۷).

ابن ابی‌الحدید در شرح نامه ۹ نهج‌البلاغه، پاکی نسل را دلیل بر ایمان نمی‌داند و ملازمه‌ای که در سخن قائلان به ایمان است را قبول نمی‌کند. وی می‌نویسد: «می‌گویند همگان از پیامبر ۹ نقل می‌کنند که فرموده است: "ما از پشت‌های پاکیزه به شکم‌های پاک منتقل شده‌ایم". با توجه به این سخن، واجب است که همه نیاکان آن حضرت از شرک پاک باشند که اگر بت‌پرست می‌بودند، پاک نبودند».

آنگاه می‌گوید: «این احتجاج در نظر من سست است؛ زیرا مراد از گفتار پیامبر ۹ در این سخن، پاک دانستن نیاکان پدری و مادری از زنا و ازدواج حرام است نه چیز دیگر و این مقتضی سیاق سخن است؛ زیرا عرب در این مورد و اینکه در نسب کسی یا ازدواج او شبهه‌ای باشد، بر یکدیگر خرده می‌گرفتند».

ایشان در پایان می‌گوید: «اینکه گفته‌اند "اگر بت‌پرست می‌بودند ظاهر نبودند" صحیح نیست. به آنان گفته می‌شود: چرا چنین می‌گویید که اگر بت‌پرست می‌بودند پشت و نسب ایشان ظاهر نمی‌بود که این دو با یکدیگر منافاتی ندارد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۴، ص ۶۷).

ز) تردید در ایمان حضرت ابوطالب 7

امامیه نسبت به ایمان حضرت ابوطالب به عنوان حامی پیامبر اعظم ۹ اتفاق نظر دارند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۴۵). اما ابن ابی‌الحدید در این باره ابتدا قول طرفین را بیان نموده و در

پایان با ادعای تعارض ادله طرفین در قول به ایمان ابوطالب توقف می‌کند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۴، ص ۶۵).

ح) نفی ولادت مهدی موعود علیه السلام

ولادت مهدی موعود از مسلمات امامیه است. در حالی که ابن ابی الحدید ذیل سخن امیرالمؤمنین ۷ که می‌فرماید «بأبی ابن خیرة الاماء» می‌نویسد: «و اگر گفته شود این مردی که به وجود او وعده داده شده و علی ۷ هم در مورد او فرموده است «پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد» کیست؟ گفته خواهد شد: امامیه چنین می‌پندارند که او امام دوازدهم ایشان و پسر کنیزی به نام نرجس است. ولی یاران معتزلی ما می‌پندارند که او از اعقاب فاطمه ۳ است که در آینده متولد خواهد شد و مادرش کنیزی است و اینک آن شخص موجود نیست» (همان، ج ۷، ص ۵۹).

حاصل سخن اینکه با توجه به این موارد هشت‌گانه به‌عنوان نمونه‌ای از مخالفت‌های ابن ابی الحدید با عقاید مسلم امامیه، شیعه دانستن او ناتمام است.

عوامل دشمنی با ابن ابی الحدید و متهم شدن وی به غلو

با اینکه ابن ابی الحدید مخالفت خود با عقاید امامیه را ابراز کرده، این پرسش مطرح است که چرا سنی‌ها او را رمی به غلو کرده و با او عناد ورزیده‌اند؟ به نظر می‌رسد برخی از عوامل و انگیزه‌های دشمنی با ابن ابی الحدید به این شرح است:

الف) تفضیل بر شیخین

اهل سنت در مسئله تفضیل توافق دارند. حتی قاضی عضد ایجی (م ۷۵۶) با اینکه ابتدا به سبب تعارض ادله در حکم به افضلیت متوقف می‌شود، در نهایت عقیده عموم اهل سنت را اختیار می‌کند. او می‌گوید: «لکنا وجدنا السلف قالوا: بأن الأفضل أبوبکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علي و حسن. ظننا بهم يقضي بأنهم لو لم يعرفوا ذلك لما أطبقوا عليه فوجب علينا اتباعهم في ذلك» (ایجی، ۱۴۱۷ق، ص ۶۲۹).

با اینکه تفضیل بر شیخین نزد اهل سنت به هیچ وجه پذیرفته نیست (ابن نجیم، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۱۱)، اما ابن ابی الحدید از معتزله تفضیلیه است که علی ۷ را بر دیگر صحابه افضل و احق می‌داند و بر این اعتقاد، در مواضع متعدد از شرح نهج البلاغه تصریح

می‌کند. وی در شرح خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه و در ذیل فرمایش امام 1 که فرمودند «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ؛ ای مردم! سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترینشان به فرمان خداست» می‌گوید:

صدر الكلام في ذكر رسول الله ﷺ، و يتلوه فصول أولها أن أحق الناس بالامامة أقواهم عليها وأعلمهم بحكم الله فيها وهذا لا ينافي مذهب أصحابنا البغداديين في صحة إمامة المفضول لأنه ما قال: إن إمامة غير الأقوى فاسدة ولكنه قال: إن الأقوى أحق وأصحابنا لا ينكرون انه 7 أحق ممن تقدمه بالإمامة، مع قولهم بصحة إمامة المتقدمين لأنه لا منافاة بين كونه أحق و بين صحة إمامة غيره (ابن أبي الحديد، ۱۳۷۸ق، ج ۹، ص ۳۲۸؛ همان، ج ۲۰، ص ۲۲۶).

ب) عدم دفاع کامل از عثمان بن عفان

جایگاه عثمان به عنوان خلیفه سوم، نزد اهل سنت واضح است؛ برای نمونه، ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴) در کتاب رساله الی اهل الثغر که عقاید مورد توافق و اجماع اهل سنت را گردآوری کرده می‌نویسد:

الإجماع السادس والأربعون وأجمعوا على أن خير القرون قرن الصحابة ثم الذين يلونهم على ما قال خيركم قرني و على أن خير الصحابة أهل بدر و خير أهل بدر العشرة و خير العشرة الأئمة الأربعة أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علي بن ابيطالب (اشعری، ۱۴۲۲ق، ص ۲۹۹).

ابن ابی‌الحدید بعد از نقل مذمت‌های فراوان درباره او، دفاعش از عثمان در این حد است که او را مهدور الدم نمی‌داند، اما او را مستحق برکناری و خلع از خلافت می‌شمارد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۹۹).

ج) اعتراف به ظلم در حق اهل بیت :

ابن ابی‌الحدید در موارد متعددی از شرح نهج البلاغه، به ظلم و ستم بر اهل بیت عصمت : اعتراف کرده است؛ مثلاً در شرح سخن امیرالمؤمنین 7 در خطبه ۲۶ نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید بعضی از ستم‌ها و بیدادگری‌ها نسبت به امیرالمؤمنین 7 را می‌پذیرد و می‌گوید: «اما موضوع خودداری علی 7 از بیعت و بیرون کشیدن او از خانه - به گونه‌ای که صورت گرفته است - را رجال حدیث و سیره‌نویسان آورده‌اند. ما هم آنچه ابوبکر جوهری - که از رجال حدیث و از افراد ثقه و مورد اعتماد است - در این مورد آورده بود را آوردیم. البته

کسان دیگری هم غیر از او نظیر این مطالب را بیرون از حد شمار آورده‌اند» (همان، ج ۲، ص ۵۹). اما با این حال، وی بسیاری از ستم‌هایی که بر اهل بیت عصمت و طهارت روا داشته شده را به نوعی مورد تردید و انکار قرار می‌دهد. ایشان درباره حضرت صدیقه کبری 3 می‌گوید: «و الصحیح عندي أنها ماتت و هي واجدة علی أبي بكر و عمر، و أنها أوصت أن لا یصلیا علیها» (همان، ج ۶، ص ۵۰).

د) نقد بر معاویه

جریان اموی در دفاع از معاویه تلاش گسترده‌ای انجام داده است. برای مثال، از بین سخنان اهل سنت در تراجم و رجال و آثار افرادی مانند ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸) در منهاج السنه که در موارد متعدد معاویه و یاورانش را بر امیرالمؤمنین و اصحابش ترجیح داده و با این ترجیح، حتی ترییع خلفا - که مورد قبول و اتفاق اهل سنت است - را در معرض تشکیک قرار می‌دهد (ر.ک: ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۵۳۷؛ همان، ج ۴، ص ۴۰۴) و ذهبی (م ۷۴۸) نیز در سیر اعلام النبلاء که با تکیه بر برخی نقل‌ها حتی مذمت‌های معاویه را منقبت جلوه می‌دهد (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۱۳۰)، یادآور می‌شود که ابن حجر مکی هیتمی (م ۹۷۴) کتابی تحت عنوان تطهیر الجنان واللسان عن الخوض والتفوه بثلب معاوية بن ابي سفيان تألیف کرده است.

اما ابن ابی الحدید بدون اعتنا به جایگاه معاویه نزد اهل سنت، به نقد و قدح او پرداخته که به چند مورد بسنده می‌گردد:

۱. ابن ابی الحدید در شرح نامه ۷۳ نهج البلاغه، ذیل فرمایش امام 7 در نامه به معاویه که فرموده است «كألمُسْتَثْقِلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَخْلَامُهُ»^۱، جایگاه معاویه را به وضوح چنین تبیین می‌کند:

أما تشبيهه بالنائم ثم ذي الأحلام، فإن معاوية لو رأى في المنام في حياة رسول الله 7 أنه خليفة يخاطب بإمرة المؤمنين، و يحارب علياً على الخلافة، و يقوم في المسلمين مقام رسول الله 9 لما طلب لذلك المنام تأويلاً و لا تعبيراً، ولعده من وسواس الخيال و أضغاث الأحلام، و كيف و أنى له أن يخطر هذا بباله، و هو أبعد الخلق منه! و هذا كما يخطر للنفاط أن يكون ملكاً (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۸، ص ۶۳).

۱. به کسی می‌مانی که در خواب سنگینی فرو رفته و رؤیاهای آشفته می‌بیند که به او دروغ می‌گوید.

۲. وی در مذمت معاویه از تفسیق هم فراتر رفته و می‌گوید: «گروه بسیاری از یاران (معتزلی) ما در مورد اصل دین معاویه طعنه زده‌اند و به فاسق بودن او بسنده نکرده و گفته‌اند که او ملحد بوده و به نبوت اعتقاد نداشته است و مطالبی از میان سخنان و گفتارهای یار او نقل کرده‌اند که دلالت بر این موضوع دارد» (همان، ج ۵، ص ۱۲۹). وی با صراحت، کاتب وحی بودن معاویه را مخدوش می‌داند (همان، ص ۳۳۸).

استفاده از استدلال ابن ابی‌الحدید

امامیه در بحث‌های کلامی از استدلال‌های ابن ابی‌الحدید بهره برده‌اند. البته استفاده از استدلال، تعبد به سخن وی نیست. لذا مذهب وی، مانع از این استفاده نخواهد بود. رمی به تشیع وی نیز مشکلی را حل نمی‌کند. برای مثال به دو نمونه از استدلال‌های ابن ابی‌الحدید اشاره می‌شود:

۱. وی به مناسبت توضیح کلام ابن عباس، ذیل خطبه سوم نهج‌البلاغه که گفته بود «فَوَاللَّهِ مَا أَسْفُتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفِي عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَلَّا يَكُونَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ»، از استادش مصدق بن شیبیب از ابن خشاب در صحت سند خطبه شقشقیه می‌گوید:

به خدا قسم من به یقین و وضوح می‌دانم که این گفتار علی ۷ است؛ همان‌گونه که می‌دانم تو مصدق پسر شیبیبی. گفتم: بسیاری از مردم می‌گویند این خطبه از کلام خود سید رضی - که خدایش رحمت کند - است. گفتم: این سخن و این اسلوب و سبک چگونه ممکن است از سید رضی و غیر او باشد؟ ما به رسائل سید رضی آشناییم. طریقه و هنر او را هم در نثر می‌شناسیم و با همه ارزشی که دارد، در قبال این کلام ارزشی ندارد؛ نه سر که است و نه شراب. سپس ابن خشاب گفت: به خدا سوگند من این خطبه را در کتاب‌هایی دیده‌ام که دوست سال پیش از تولد سید رضی تألیف شده است و آن را با خط‌هایی که نویسندگان را می‌شناسم و همگان از علما و اهل ادب هستند دیده‌ام و آنان پیش از آنکه نقیب ابو احمد پدر سید رضی متولد شود می‌زیسته‌اند.

آنگاه خود ابن ابی‌الحدید در صحت سند خطبه سوم می‌گوید: «بسیاری از این خطبه را در کتاب‌های شیخ خود «ابوالقاسم بلخی» - که پیشوای معتزله بغداد است - به روزگار مقتدر عباسی، یعنی مدت‌ها پیش از آنکه سید رضی متولد شود دیده‌ام. همچنین مقدار بسیاری از این خطبه را در کتاب «ابو جعفر بن قبة» که یکی از متکلمان بزرگ امامیه است دیده‌ام. این کتاب او معروف به کتاب الانصاف است و خود او نیز از شاگردان شیخ

ابوالقاسم بلخی بوده و در همان عصر و پیش از آنکه سید رضی متولد شود در گذشته است» (همان، ج ۱، ص ۲۰۶).

۲. ایشان در بحث فدک، از علی بن فارقی - مدرس مدرسه غربی بغداد - مطلب دقیقی را نقل کرده و می گوید: «خودم از علی بن فارقی که مدرس مدرسه غربی در بغداد بود پرسیدم که آیا فاطمه در آنچه می گفته، راستگو بوده است؟ گفت: آری. گفتم: چرا ابوبکر فدک را به او که راست می گفته تسلیم نکرده است؟ خندید و جواب بسیار لطیفی داد که با حرمت و شخصیت و کمی شوخی کردن او سازگار بود. گفت: اگر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه به او می داد، فردای آن روز می آمد و خلافت را برای همسر خویش مدعی می شد و ابوبکر را از مقامش برکنار می کرد و دیگر هیچ بهانه ای برای ابوبکر امکان نداشت؛ زیرا او را صادق دانسته بود و بدون هیچ دلیل و گواهی فدک را تسلیم کرده بود. این سخن درستی است، هرچند علی بن فارقی آن را به شوخی گفته باشد» (همان، ج ۱۶، ص ۲۸۴). لذا دانشمندان اهل سنت با رمی به تشیع ابن ابی الحدید نمی توانند از پاسخ به این استدلال شانه خالی کنند.

جمع بندی و نتیجه گیری

در خصوص اثبات سخن مورد نظر در مورد ابن ابی الحدید می توان چنین گفت که اولاً وی مذهب خود را صریحاً بیان کرده و مخالفت خود را با امامیه اظهار داشته است. وی در امهات و اصول کلی بحث امامت، سنی است و با اشاعره تفاوت ماهوی ندارد. ثانیاً استناد به استدلال ابن ابی الحدید، آن گونه که برخی از اهل سنت نسبت به احمد حنبل رفتار می کنند، تعبد به سخنان او نیست. بلکه استناد به سخنان ابن ابی الحدید در واقع بررسی و تأمل در استدلال اوست. بنابراین اهل سنت نمی توانند از تأمل و تدبر در استدلال های ابن ابی الحدید به بهانه واهی شیعه غالی بودن او شانه خالی کنند.

البته جایگاه ابن ابی الحدید در ادبیات عرب غیر قابل انکار است. همچنین جایگاه او در نقل های تاریخی، به ویژه در وساطت در نقل از منابع مفقوده را نیز نمی توان نادیده گرفت (واسعی، ۱۳۸۶). در این میان، کتاب مهم الفلک الدائر علی المثل السائر به قلم وی نگاشته شده و نقدی بر کتاب المثل السائر فی ادب السکاتب و الشاعر به قلم نصرالله بن محمد (ابن اثیر) جزری - برادر ابن اثیر مورخ - است. نصرالله بن محمد نیز شخصی است که وزارت چند امیر را بر عهده داشته است. ابن ابی الحدید این نقد را به اشاره مستنصر (خلیفه عباسی)

در اول ذی‌حجه ۶۳۳ شروع کرده و پانزده روزه به پایان رسانده است. بر این کتاب ابن ابی‌الحدید چند نقد نوشته شده است؛ از جمله نقدی به نام نشر المثل السائر و طی الفلک الدائر که نویسنده آن، ابوالقاسم محمود سنجاری می‌باشد که در ۶۵۰ هجری درگذشته است (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱).

كتاب نامه

* قرآن كريم.

** نهج البلاغه، نسخه صبحى صالح.

۱. آلوسى، محمود بن عبدالله (۱۳۷۳ق). مختصر التحفة الاثنى عشرية. حققه و علق حواشيه. محب الدين الخطيب. القاهرة: المطبعة السلفية.
۲. ابن ابى الحديد مدائنى، عبد الحميد هبة الله (۱۳۷۸ق). شرح نهج البلاغه (ج ۱-۲، ۴-۶، ۸-۹، ۱۱، ۱۴-۱۸ و ۲۰). تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. بيروت: دار احياء التراث العربية.
۳. ابن تيميه، أحمد بن عبد الحليم (۱۴۰۶ق). منهاج السنة (ج ۱ و ۴). تحقيق محمد رشاد سالم. مدينه منوره: مؤسسة قرطبة.
۴. ابن خلکان، شمس الدين أحمد بن محمد (۱۹۷۱م). وفيات الأعيان (ج ۷). تحقيق احسان عباس. بيروت: دار صادر.
۵. ابن كثير أبو الفداء، اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى (۱۴۰۸ق). البداية و النهاية (ج ۱۳). تحقيق على شيرى. بيروت: دار احياء التراث العربي.
۶. ابن نجيم الحنفى، زين الدين ابراهيم (۱۴۱۸ق). البحر الرائق (ج ۱). تحقيق زكريا عميرات. بيروت: دار الكتب العلمية.
۷. احسان الهى، ظهير (۱۴۱۵ق). الشيعة و التشيع. الطبعة العاشرة. لاهور: إدارة ترجمان السنة.
۸. اشعرى، ابوالحسن على بن اسماعيل (۱۴۲۲ق). رسالة إلى أهل الثغر. تحقيق عبدالله شاکر محمد الجنيدى. مدينه منوره: مكتبة العلوم والحكم.
۹. ايجى، عضد الدين (۱۴۱۷ق). المواقف. تحقيق عبدالرحمن عميره. بيروت: دار الجليل.
۱۰. البانى، محمد ناصر الدين (۱۴۱۲ق). سلسلة الأحاديث الضعيفة (ج ۱۰). الرياض: دارالمعارف.
۱۱. حسینی تهرانی، سيد محمد حسين (۱۴۲۶ق). امام شناسی (ج ۱۱). چاپ سوم. مشهد: انتشارات حکمت.
۱۲. حلى، حسن بن يوسف (۱۳۸۲). كشف المراد. چاپ دوم. قم. مؤسسه امام صادق ۷.

۱۳. ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۱۳ق). سیر اعلام النبلاء (ج ۱۴). تحقیق شعیب الارنؤوط. بیروت: مؤسسة الرساله.
۱۴. _____ (۱۴۰۷ق). تاریخ الإسلام (ج ۴۴). بیروت: دار الکتب العربی.
۱۵. سباعی، مصطفی بن حسنی (۱۴۰۲ق). السنة و مکانتها فی التشريع الإسلامی. الطبعة الثالثة، دمشق: المکتب الإسلامی.
۱۶. سلطانی، مصطفی (۱۳۹۳). «معتزله بغداد؛ تمایزها و تفاوت‌ها». پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی. ۱(۱)، ص ۱۱-۲۸.
۱۷. سیدمرتضی، علم‌الهدی علی بن مرتضی (۱۴۰۵ق). رسائل الشریف المرتضی (ج ۲). قم: دار القرآن الکریم.
۱۸. شریب‌نی، عماد (۱۴۲۲ق). کتابات أعداء الإسلام و مناقشتها. قاهره: دار الکتب المصریه.
۱۹. عینی، بدرالدین (۱۴۰۷ق). عقد الجمان (ج ۱). تحقیق محمد محمدامین. مصر: دارالکتب.
۲۰. فخرالدین رازی، محمدبن عمر (۱۹۸۶م). الأربعین فی أصول‌الدین (ج ۲). قاهره: مکتبۃ الکلیات الازهریه.
۲۱. قفاری، ناصر بن عبدالله (۱۴۲۸ق). مسألة التقرب بين أهل السنة والشيعة (ج ۱). الطبعة الثالثة. مدینه منوره: دار طيبة للنشر والتوزیع.
۲۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (ج ۱۵ و ۳۷). بیروت: مؤسسة الوفاء.
۲۳. مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۴ق). تصحیح الاعتقادات. چاپ دوم. بیروت: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع.
۲۴. _____ (۱۴۱۳ق). أوائل المقالات. قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفید.
۲۵. مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۷۵). جلوه تاریخ در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید (ج ۱۱). تهران: نشر نی.
۲۶. واسعی، سیدعلی رضا (۱۳۸۶). جانشینان پیامبر ۹ در پرتو شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید (نقد و بررسی متون و مستندات تاریخی). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.